

وظایف و اختیارات وکیل در دعاوی مدنی

علی زاهدی

چکیده

وکالت یکی از مهم‌ترین نهادی است که کاربرد عملی فراوان در جوامع بشری دارد و به علت عدم مهارت کافی همه افراد، سبب شده است که شهروندان در برخی از امور از جمله در باب مخاصمات، شخصی را به عنوان وکیل جهت طرح اقامه دعوا و دفاع از آن در دادگاه انتخاب نمایند. در این پژوهش به وظایف و اختیارات و شرایط وکیل دعاوی به صورت تطبیقی در فقه اسلامی و حقوق افغانستان پرداخته شده است.

نتایج پژوهش حاکی از آن است که در حقوق افغانستان نسبت به فقه اسلامی نسبت به وظایف، اختیارات و شرایط وکیل در دعاوی با تفصیل اشاره شده است. با وجود آن تفاوت‌های میان فقه اسلامی از یکسو و حقوق افغانستان از سوی دیگر در باب اختیارات، وظایف و شرایط وکیل دعاوی مشاهده نمود. به طور مثال در فقه امامیه، شافعی، حنبلی و مالکی صرفاً اهلیت مدعی را شرط می‌داند و حال آن‌که در فقه حنفی و حقوق افغانستان اهلیت مدعی علیه را نیز شرط می‌داند، چنان‌چه مدعی علیه فاقد اهلیت باشد، باید بر ولی و یا نماینده قانونی آن اقامه دعوا نمود. همین‌طور در فقه امامیه، شافعی، حنبلی، مالکی و حقوق افغانستان رضایت خوانده را در اخذ وکیل شرط ندانسته ولی در فقه حنفی رضایت آن را شرط می‌داند و در برخی موارد دیگر نیز می‌توان چنین تفاوتی را مشاهده نمود.

واژگان کلیدی: وکالت دعاوی، وظایف، شرایط، فقه اسلامی، حقوق افغانستان.

مقدمه

وکالت فن، مهارت و تخصصی است که کار برد فراوان در زندگی اجتماعی انسان‌ها دارد؛ زیرا، همه‌ی افراد واجد آن نیست تا در صورت ضیاع حقوق مالی وی بتواند در دادگاه طرح اقامه دعوا نماید. بنابر این، بایسته است اشخاص فاقد این فن، جهت بدست آوردن حق خود از غیر برای پیش برد ادعای خود در دادگاه، وکیل بگیرد تا بتواند از حق وی در دادگاه دفاع نماید.

بدیهی است که اساس و بنیان رابطه وکیل و موکل بر اساس قرارداد پدید می‌آید و طبق آن وکیل مکلف است وظایف و اختیارات که بر مبنای قرارداد و مفاد وکالتنامه به آن سپرده شده به طور صحیح و کامل انجام دهد، تا حقوق موکلش ضایع نگردد؛ چون اقدامات وکیل در این خصوص به منزله اقدامات موکل است، پس وکیل نباید از حدود و اختیارات مقرر در قرارداد وکالت تعدی و یا تفریط نماید. در حقوق افغانستان (قانون اساسی) انتخاب وکیل یک حق اساسی برای همه شهروندان در قانون اساسی پیش بینی شده است و در کنار آن، قانون خاص ناظر بر رفتار و وظایف و مکلفیت‌های و موکل نیز به تصویب رسیده است که در نوع حایز اهمیت است. بدین ترتیب، با وجود شناسایی حق وکیل، هر یکی از شهروندان می‌توانند برای پیش برد دعاوی خود در دادگاه وکیل انتخاب نمایند. پرسش که در این جا مطرح می‌شود این است که در فقه اسلامی و حقوق افغانستان چه وظایف و اختیارات برای وکیل دعاوی پیش بینی شده است؟

وظایف و اختیارات وکیل در دعاوی مدنی در فقه اسلامی

هر یکی از مدعی و مدعلی علیه می‌تواند برای پیش برد دعوا در دادگاه وکیل بگیرند. وکیل مکلف است در چارچوب مقررات منعقدہ بین وی و موکلش اقدامات لازم را انجام دهد. در ذیل این موضوع را از دیدگاه فقهای اسلامی مورد تبیین قرار می‌دهیم:

در کتب فقهی در خصوص جایگاه وکیل دعاوی و وظایف و اختیارات وی تحت عنوان باب مستقل ذکر نشده است و در باب قضا و شهادت و آداب قضا و نحوه رسیدگی و اقدامات قاضی دادگاه بخشی با عنوان وکالت در دعاوی مدنی مشاهده نمی‌شود و موضوعات خیلی فرعی در مواردی مثل این که هرگاه مدعی وکیل صاحب حق یا مدعی علیه وکیل صاحب حق باشد، حق قسم خوردن و یا اقرار کردن دارد یا خیر؟ مطرح شده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۱۵).

در باب وکالت هم احکام کلی مربوط به وکیل و حدود و اختیارات و وظایف و حیضی کاری او بیان شده، از جمله یکی دو موردی که در باب امور مخاصمات و مراعات ذکر شده است، هیچ شرطی خاصی و یا حکم مخصوصی در مورد کسی که وکالت در دعاوی را از شخصی می‌گیرد، بیان نشده است. وکالت به طور کلی تحت عنوان «نیابت در تصرف در امری از امور شخصی در زمان حیات او و در مقابل وصیت که نیابت در امور شخصی برای بعد از مرگ او می‌باشد. تعریف شده است که از جمله می‌تواند وکالت در مخاصمات و یا به تعبیری در مراعات و یا در دعوی باشد. شرایطی که برای وکیل ذکر شده یعنی شرایط مربوط به صلاحیت فردی برای وکالت از مواردی باشد که نیابت بردار است؛ بدین معنا که مباشرت خود شخص در انجام آن لازم نباشد (علامه حلی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۲۵). برای تصدی و به عهده گرفتن امر وکالت اصولاً شروط ماهوی و صلاحیتی خاص ذکر نشده است، حتی رشد و عدم حجر هم که وجود آن‌ها در موکل شرط است در وکیل شرط نمی‌باشد. صرفاً در برخی از متون فقهی آمده است که مستحب است وکیل از بصیرت کافی برخوردار باشد و نسبت

به کاری که وکالت آن را به عهده می‌گیرد، خبره و آگاه باشد. یکی از فقهای بزرگ امامیه در کتاب خود «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه» عبارتی در خصوص داشتن اوصاف و شروطی برای وکیل دعاوی از کتاب الکافی فی الفقه از ابو الصلاح و ابن البراج صاحب کتاب المذهب نقل می‌نماید که عبارت آن‌ها در ظهور در وجوب وجود این شروط در وکیل دعاوی دارد. عبارت ابن البراج در این خصوص چنین می‌باشد: «جایز نیست برای مسلمان که علیه مسلمان وکیل بگیرد؛ مگر آن که وکیل مسلمان، مورد اطمینان (ثقه)، عاقل، امین، بصیر به مناظره، مطلع بر شیوه استدلال، عالم به مواقع حکم و آگاه به زبانی که محاوره می‌کند باشد». علامه حلی می‌گوید: وجود این صفات در وکیل از نظر مشهور فقها به نحو استحباب است ولی از گفته‌ی ابو الصلاح و ابن البراج تمایل به وجوب وجود این صفات فهمیده می‌شود (همان: ۱۳۴).

همان طوری که بیان شد در کتب فقهی شیعی باب خاص در خصوص راجع به اختیارات وکیل ذکر نشده است. به نظر می‌رسد این یک نقص جدی است در کتب فقهی وجود دارد و حال آن‌که در مورد قضاوت از یک سو شرایط سنگینی ذکر شده است مثلاً گفته شده قاضی باید عالم به احکام و نیز مجتهد باشد و از جانب دیگر (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۵) اشتغال به امر قضا برای واجدین آن، واجب کفایی دانسته شده و حتی در فرض وجود من به الکفایه، مستحب عینی اعلام شده است. در حالی که برای وکالت در دعاوی نه تنها تشویق و حمایت نشده، بلکه برای آن فضیلتی نیز ذکر نشده است، حتی شرکت در دعوا و حضور در جلسات محاکمه امر مکروهی عنوان شده است و تأکید شده است ارباب فضیلت و اشخاص موجه در آن شرکت ننمایند و این امر مکروه را محل حضور شیطان و خوف و وقوع در مهلکه دانسته است، به وکیل تفویض نماید. محقق حلی در کتاب شرایع و شارحین کتاب وی از جمله صاحب جواهر و شهید ثانی در مسالک و دیگران عموماً این عبارت را در بحث وکالت و ذیل شروط و احکام مربوط به وکیل یا موکل آورده اند که: «مکروه است برای افراد آبرومند و صاحبان شرف و مناصب جلیله که سزاور نیست مورد تحقیر قرار گیرد که خود عهده دار شرکت در دعوا بشوند». و روایت شده که حضرت علی (ع) در مورد دعوایی که داشت عقیل را وکیل خود قرارداد و فرمود: «دعوی موجب هلاکت است و شیطان در آن حضور پیدا می‌نماید و من خوش ندارم که در جلسه دعوی شرکت نمایم. صاحب جواهر هم در شرح عبارت محقق، شرکت در دعوا و محاکمه را به عنوان وکالت از دیگران برای افراد آبرومند و صاحب شرف به طریق اولی مناسب نمی‌داند و مکروه می‌شمارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۷: ۳۹۲). با این دیدگاه و نگرش نسبت به وکیل، طبعاً تناسب و توازن بین شأن و موقعیت وکیل با قاضی وجود ندارد و وکیل دعاوی تنها نماینده فردی است که یا مدعی است و می‌خواهد مطالبه حقی نماید و یا نماینده مدعی علیه و خواننده است که باید در برابر ادعای طرح شده، دفاع نماید. همین گونه یا نماینده شاکی و طراحی شکایت و یا متهم بر ارتکاب جرم است که در هر حال باید در محدوده حدود و توانایی هایی که خود شخص برای طرح و پیش برد دعوی یا دفاع از خود در مقابل دعوا یا طرح پیگیری شکایت و دفاع از ارتهاامات عنوان شده علیه او دارد، در قالب اختیاراتی که موکل به وکیل خود اعطا می‌نماید، اقدام نماید. وکیل در خصومت و یا وکیل در دعاوی و یا در مرافعه (عناوینی که در کتب فقهی ذکر شده) به این معنا، نه شروط و صلاحیت‌های علمی و اخلاقی متفاوتی از آن چه که وکیل در خرید و فروش و انجام سایر امور شخصی باید داشته باشد لازم دارد نه طبعاً جایگاه و موقعیت ممتازی دارد. وکیل صرفاً باید در راستای مأموریتی که از سوی موکل دارد و در جهت ملاحظه مصلحت او عمل کند و از همین رو در عموم کتب فقهی مطلب به همین سادگی مطرح شده که هریک از طرفین دعوی می‌تواند کسی را به عنوان وکیل از جانب خود برای دعاوی بگیرد؛ به خصوص همان طوری که گفته شد اشخاص آبرومند

و با شرافت، مکروه است خود عهده دار مشارکت در دعوی شوند و وظیفه وکیل طرح دعوا علیه خواننده نرد دادگاه (حاکم)، اقامه شهود، تعدیل آن‌ها، قسم دادن منکر و درخواست صدور حکم و اجرای آن علیه طرف دعوی و به هر حال آن چه وسیله اثبات دعوی و حق موکل است می‌باشد که باید انجام دهد. وظیفه وکیل مدعی علیه هم انکار دعوی، جرح شهود، اقامه بینه برای جرح شهود و درخواست توجه مدافعات از حاکم و اجمالاً تلاش برای رد دعوا به هر صورت ممکن (اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۱۰).

در سایر کتب فقهی مذاهب اسلامی نیز مثل فقه امامیه صرفاً به کلیت جواز وکیل در خصومت اشاره شده است و گفته جایز است در تمام حقوق (مالی) اشخاص می‌تواند وکیل بگیرد (السخن، ۱۹۹۰-۹۱۹۱: ۲۲۳؛ زعتری، ۲۰۰۵: ۳۹۰). دیگر هیچ اشاره بیش از آن ننموده است. امام امام ابوحنیفه جواز وکالت در خصومت یا دعاوی را به صورت مشروط قائل شده است و آن این است که جواز وکالت در خصومت منوط به رضایت خصم (مدعی علیه) می‌باشد. مگر این که موکل مریض، یا غائب ناشی از سفر باشد و یا این که اراده کرده سفر برود. در این موارد رضایت خصم شرط نمی‌باشد: «اتفق الفقهاء علی جواز الوکاله فی الخصومه فی جمیع الحقوق، لکن ابا حنیفه رحمه الله اشترط رضا الخصم، إلا أن یكون الموکل مریضاً او غائباً مده السفر، او مریداً للسفر...»؛ اما سایر فقیهان مذاهب اسلامی (شافعی، مالکی و حنبلی) در جواز وکالت، رضایت خصم را شرط نمی‌دانند (السخن، ۱۹۹۰-۱۹۹۱: ۲۲۲).

استثنائات بر جواز وکالت

استثنای بر جواز وکالت وجود دارد که در این موارد شخص نمی‌تواند غیر را وکیل بگیرد.

الف) اقرار

اما پرسش که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا وکیل در مخاصمات و یا مرافعات مطرح شده که آیا بر علیه موکل خود می‌تواند اقرار نماید یا خیر؟ و هرگاه اقرار نماید، آیا اقرار وی بر علیه موکل پذیرفته می‌شود یا نه؟ با این وضعیت وکالت ادامه پیدا می‌نماید یا خیر؟

در پاسخ بایستی گفت: در این خصوص میان فقیهان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. یکی از فقیهان امامیه گفته است: «اقرار وکیل در دعوی، علیه موکلش پذیرفته نیست، پس هرگاه وکیل مدعی اقرار به قبض مورد ادعا یا ایراد مدعی علیه یا قبول مصالحه نماید یا اقرار کند که حق مورد مطالبه مدت دار است یا شهود فاسق هستند یا وکیل خواننده اقرار نماید به محق بودن مدعی، این اقرار پذیرفته نمی‌شود دعوی به حال خود باقی است؛ خواه این اقرار در جلیه محاکمه صورت گیرد یا در غیر جلسه محاکمه ولی وکیلی که چنین اقرار می‌کرده خود به خود عزل می‌شود و وکالت باطل است و حق ادامه محاکمه ندارد زیرا، بعد از انجام چنین اقراری به اعتقاد خود در ادامه دادن به محاکمه دعوی، ستمگر محسوب می‌شود...» (اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۱۵). حضرت امام خمینی در کتاب تحریر الوسیله خود همین مطلب را اشاره کرده است. فقیهان شافعی (السخن، ۱۹۹۰-۱۹۹۱: ۲۲۴)، حنبلی (ابن قدامه، ۱۴۴۳، ج ۵: ۹۹) نیز وکالت در اقرار را نپذیرفته است؛ اعم از این که نزد حاکم باشد و یا در موقعیت دیگر و دلیل بر جواز نداریم. اما فقهای مالکی نیز اقرار در وکالت را نپذیرفته است، حتی اگر وکیل اقرار کرده باشد نیز فاقد اثر حقوقی است، مگر این که موکل به او تفویض کرده باشد و به او گفته باشد که می‌تواند بر علیه وی اقرار نماید در این صورت صحیح خواهد بود (خطاب، ۱۴۲۸، ج ۵: ۵۷۸).

اما فقهای حنفی وکالت در اقرار را در غیر قصاص و حدود پذیرفته است و استدلال کرده است که آن چه در وکالت در خصومت مهم است بیان حق و اثبات حق است نه منازعه صرف؛ بدین ترتیب بیان حق گاهی با اقرار همراه است و گاهی با انکار؛ اما جمهور فقها اقرار وکیل در وکالت را نپذیرفته است و گفته هدف از وکیل گرفتن، وکیل در منازعه و خصومت است و اقرار امری است مسالمت آمیز و وکیل او را مالک نمی‌شود (زعتری، پیشین: ۳۹۲). همین طور فقهای مالکی اقرار را پذیرفته خواه موکل راضی به آن باشد یا خیر؟ (حطاب، پیشین: ۵۷۱). اما در المجله که نخستین مجموعه قانون مدنی بر مبنای فقه اسلامی و عمدتاً فقه حنفی تدوین شده است و دوره امپراطوری عثمانی تدوین و مدت‌ها به مثابه قانون موضوعه و در اکثر کشورهای اسلامی عربی، مورد استفاده و عمل قرار می‌گرفت. بر اساس مشرب فقه حنفی اقرار وکیل دعاوی علیه موکل خود را حتی اگر در حضور قاضی باشد، صحیح دانسته و لی هرگاه در مجلس غیر از حضور قاضی باشد، چنین اقرار نماید، پذیرفته نخواهد شد و از وکالت منعزل است (رستم بازلبنانی، ۱۳۰۵: ۸۲۰). در همین مجموعه قانونی در ذیل عنوان وکالت در دعاوی، در ماده ۱۵۱۶ چنین مقرر می‌دارد: «هریک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند هر که را بخواهند به عنوان وکیل خود در عوی انتخاب کنند». دیگر هیچ شروطی را بیان نمی‌نماید.

ب) ایلاء، قسامه و اللعان، شهادت و سوگند

هرگاه موضوع دعوا ایلاء، قسامه، شهادت و لعان باشد و موکل برای موارد فوق وکیل بگیرد، آیا اعمال مذکور توسط وکیل محقق می‌شود یا خیر؟

در آیین دادرسی مدنی که مبتنی بر فقه امامیه است در ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی جدید، مقرر نموده است که وکالت در دادگاه‌ها شامل کلیه اختیارات راجع به امر دادرسی است جز آن چه را که موکل استثنا کرده است و یا توکیل در آن خلاف شرع باشد. به موجب تبصره دو ماده ۳۵ همین قانون: «سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء قابل توکیل نمی‌باشد». یعنی اصل بر جواز وکالت است، مگر در موارد خاص.

اما فقهای سایر مذاهب اسلامی معتقدند که موارد مذکور با عمل وکیل محقق نمی‌شود، برای این که آن‌ها از زمره ایمان است (السخن، پیشین: ۲۲۴؛ زعتری، ۲۰۰۵: ۳۸۷). بدین جهت با عمل وکیل محقق نمی‌شود.

در هر حال، باید گفت با وجود این که در فقه اسلامی جواز وکالت در دعاوی پذیرفته شده است اما در خصوص نحوه و شرایط وکالت دعاوی، اشاره خاص نداشته است، با وجود آن، می‌توان نکاتی را که در سایر امور مربوط به وکالت می‌باشد، با تفسیر موسع در این جا نیز سرایت داد.

شرایط وکیل دعاوی مدنی در فقه اسلامی

۱-۲. رعایت مصلحت موکل

هدف از گرفتن وکیل هر یکی از مدعی و مدعی علیه در دعاوی، پیش برد اهداف خاص هر یک از مدعی و مدعی علیه اثبات حق و انکار می‌باشد. بنابراین، وکیل هر یکی از دو طرف مکلف است که مصالح و منافع موکل خود را لحاظ نماید و آن چه عرف و مصلحت موکلش اقتضا دارد تمام تلاش و سعی خود را بکاربرد. مصلحت بر وزن مفعله، به مفهوم

صلاح و حسن بکار رفته است. صاحب‌المحیط مصلحت را به معنای منفعت دانسته است (صالحی حیدر آباد، محمدیان، بی تا: ۷).

به تعبیری یکی از فقها و حقوقدانان: مصالح به مجموعه ضروریات، حاجیات، کمالیات تقسیم می‌شود و ضروریات یعنی هر عمل و تصرفی که صیانت دین و جان و عقل و نسل و مال متوقف بر آن باشد و حاجیات هر عمل و تصرفی است که انسان برای توسعه و گشایش امور خود و رفع حرج و سختی به آن‌ها محتاج است. مانند شکاری که برای معاش نباشد. کمالیات نیز به معنای هر عمل و تصرفی است که ترک آن موجب دشواری در زندگی نمی‌شود ولی فعل و انجام آن‌ها از مکارم اخلاق و آداب نیک است. مانند اعتدال در کارها و میانه روی در معاش و ترک اسراف (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۲۰۵-۲۰۷) در هر حال اقدامات و کیل بایستی در راستای تأمین مصالح و منافع موکل باشد، تردیدی نیست. اما تشخیص و تعیین مصلحت رفتار و کیل نسبت به موکل امری بسی دشوار است. در این حالت بایستی رفتار و کیل را نسبت به موکل با رفتار شخص امین مقایسه نمود. و کیل بایستی با حسن نیت تمام تلاش خود را بنماید تا با ارائه دلیل قانونی حق موکل خود را در دادگاه اثبات نماید. مثلاً و کیل دعاوی نمی‌تواند گذشت، صلح، سازش، استرداد دادخواست نماید؛ زیرا، این موارد به مقتضای مصلحت موکل نمی‌باشد. بدین ترتیب، و کیل نمی‌تواند با استناد به اطلاق و کالت نامه، اعمال حقوقی مذکور که بر خلاف مصالح موکل می‌باشد انجام دهد. علاوه بر آن با انعقاد قرارداد، و کیل تعهد و شرط ضمنی به رعایت مصلحت موکل داده است و نمی‌تواند بر خلاف مصلحت موکل خود اقدام نماید.

بر اساس تفحص نگارنده، این موضوع در فقه در باب و کالت اشاره نشده است، اما باید اذعان کرد که هر چند این امر در فقه نیامده، ولی ملتزم و کیل نسبت به رعایت مصلحت موکل امری است عقلایی و عرفی. عقل حکم می‌نماید که و کیل بایستی مصالح و منافع موکل خود را رعایت نماید و الا ملزم به جبران خسارات وارده خواهد شد.

۲-۲. رعایت مفاد و کالت

یکی از وظایف و اختیاراتی که و کیل بایستی متعهد به آن باشد، عبارت از ملتزم ماندن نسبت به مدلول و مفاد قرارداد و کالت دعاوی است. در صورتی که موکل در بدو امر موارد جواز و کالت را معین نماید، و کیل ملزم است طبق آن عمل کند؛ در فقه امامیه رعایت حدود و کالت از وظایف و کیل بیان شده است (نقیبی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۱). اما در فرضی که موکل شخصی را به صورت مطلق و کیل بگیرد، در این صورت و کیل چه مقدار صلاحیت دارد؟ به طور مثال هر گاه موضوع دعوا مطرح شده در دادگاه اتومبیل باشد در صورت صدور حکم به نفع و کیل خواهان، آیا و کیل می‌تواند اتومبیل را قبض نماید یا خیر؟ به بیان دیگر آیا و کیل، و کیل در قبض هم هستند یا نه؟ یعنی آیا و کیل صلاحیت قبض اتومبیل را از خواننده دارد یا خیر؟ در این خصوص میان فقهای اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. آن چه از ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی جدید قابل فهم و استنباط است، این است که هر گاه و کالت به صورت مطلق و بدون قید باشد، و کیل دارای تمام اختیارات راجع به امر دادرسی است؛ جز آن مواردی که در شرع استثنا شده است. اما قانون گذار با وجود شناسایی تمامی اختیارات برای و کیل و برای جلوگیری از اختلافات مقرر کرده است که امور ذیل بایستی در و کالت نامه تصریح شود:

۱- و کالت راجع به اعتراض به رأی، تجدید نظر، فرجام خواهی و اعاده دادرسی؛

۲- و کالت در مصالحه و سازش؛

۳- وکالت در ادعای جعل یا انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند؛

۴- وکالت در تعیین جاعل؛

۵- وکالت در ارجاع داوری و تعیین داور؛

۶- وکالت در توکیل؛

۸- وکالت در تعیین مصدق و کارشناس؛

۹- وکالت در دعوی خسارت؛

۱۰- وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا؛

۱۱- وکالت در جلب شخص ثالث؛

۱۲- وکالت در ورود شخص ثالث و دفاع از دعوی ورود ثالث؛

۱۳- وکالت در ادعای اعسار؛

۱۴- وکالت در قبول و یا رد سوگند؛

۱۵- هم چنین طبق ماده ۳۶ همین قانون: «وکیل در دادرسی در صورتی حق در خواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات آن و اخذ محکوم به و وجوه ایداعی به نام موکل را خواهد داشت که در وکالت نامه تصریح شده است».

بنابر این، اختیارات وکیل در موارد فوق، منوط به ذکر و تصریح آن در وکالت نامه است؛ هرگاه موارد مذکور در وکالت نامه تصریح نشود، اصل بر عدم اختیار وکیل نسبت به این موارد خواهد بود.

اما آن چه که از کلام فقیهان حنفی قابل فهم و استنباط است این که به نظر آنان، هرگاه وکالت به صورت مطلق باشد و هیچ گونه قیدی در آن نیامده باشد، اصل بر اختیار وکیل نهاده شده است. مثلاً در دعوی که موضوع آن قبض است ولی در قرارداد وکالت بین موکل و وکیل معین نشده که آیا در مورد قبض مدعی به نیز صلاحیت دارد یا خیر؟ گفته اند: بله می توانند وکیل مدعی به را قبض نمایند. برای این که وکیل دعوی مدعی به را مالک می شود، پس می تواند آن را مدعی علیه قبض کرد. بند ۲ ماده ۷۰۱ قانون مدنی مصر نیز اقتباس شده از فقه حنفی می باشد. این قسمت از ماده مبین حکم عام است و دلالت بر حصر ندارد؛ هم شامل همه عقود از جمله عقد وکالت در دعوی را نیز در بر می گیرد.

۲-۳. وکیل در توکیل

توکیل به معنای وکالت دادن به دیگری است و منظور از توکیل به غیر این است که وکیل جهت انجام موضوع وکالت به غیر وکالت اعطا می نماید (کاشانی، ۱۳۸۸: ۲۲۶). بدین ترتیب از آن جای که معنای اصطلاحی توکیل به غیر اعطای وکالت توسط وکیل است و جوهره وکالت نیز اعطای نیابت تعریف شده است، می توان گفت توکیل به غیر یعنی اعطای نیابت از

جانب وکیل به شخص دیگر برای انجام مورد وکالت. از این رو، لازم است که حدود اختیارات وکیل در اجرای وکالت فارغ از نوع موضوع در فقه امامیه و عامه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

بدیهی است که اختیارات و وظایف وکیل منوط به اذن موکل و به نیابت از طرف وی می‌باشد و حق مستقلی برای وی پدید نمی‌آید. به همین علت، نایبستی وکیل را همانند ولی، وصی، قیم و صاحب حتی تلقی کرد که می‌تواند برای اجرای آن چه خود اختیار دارد به غیر وکالت دهد. با این وجود، هرگاه موکل برای وکیل این اختیار را صریحاً اعطا نماید که وی می‌تواند برای پیشبرد دعوایش در دادگاه وکیل دیگری را بگیرد، در این حالت شکی وجود ندارد که وکیل اختیار و توانایی اخذ وکیل را دارد؛ زیرا، موکل اذن داده و اختیار وکیل نیز ناشی از اداره موکل و تابع آن خواهد بود. اما بحث در مواردی است که موکل مقصود خود را صریحاً بیان ننماید و اختیار وکیل در توکیل از اوضاع و احوال و قرائن استنباط و فهم شود. پرسش که در این جا طرح و به آن پاسخ داد این است که آیا وکیل اختیار تعیین وکیل دیگر را برای خود دارد یا موکل یا هر یک از این دو اعتبار که بخواهد. در باره تعبیر اراده موکل در فقه امامیه و عامه اختلاف نظر است و به دشوار می‌توان نظریه مشهور را تعیین کرد. برخی استدلال کرده که هرگاه وکالت به صورت مطلق منعقد شده باشد، توکیل به غیر همانند موردی که موکل تصریح کرده است و ناظر به اختیار تعیین وکیل برای موکل است نه وکیل (عاملی «شهادتانی» ۱۴۱۳، ج ۵: ۲۱۶). اما همین فقیه در جای دیگر بین قرائن حالی و مقالی و اطلاق وکالت قائل به تفکیک شده است. بدین نحو که: «گاهی توکیل به غیر از قرائن حالیه مانند وسعت مورد وکالت یا شان و مقام و بالای وکالت وکیل نسبت به این که خودم اقدام به وکالت کند فهمیده می‌شود» و گاهی مقالیه مثل این که بگوید: «تو وکیل من هستی در تفویض و اختیار و نیابت». پس در قسم اول اشکالی نیست که وکیل دوم نایب وکیل اول باشد که در این حالت وکالت وکیل دوم با عزل هر یک از وکیل اول و موکل او باطل می‌شود. و نیز به فوت و انزال وکیل اول، وکالت وکیل دوم باطل می‌شود. برای اینکه وکالت او فرع وکالت وکیل اول بوده و در واقع او نایب وکیل اول است و در قسم دوم مانند وکیل اول، وکیل موکل است و هیچ کدام از وکلا نمی‌توانند دیگری را عزل نمایند و با فوت وکیل اول نیز وکیل دوم منعزل نمی‌شود و هم چنین است سایر اسباب عزل، اما وکالت وکیل دوم با عزل موکل یا خروج موکل از اهلیت توکیل منعزل می‌شود و در قسم سوم که به صورت اطلاق وکالت داده می‌شود وجوه مختلفی مطرح می‌شود:

وجه اول: وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، زیرا، غرض از توکیل تسهیل امر برای اوست.

وجه دوم: وکیل دوم، وکیل موکل باشد؛ برای این که توکیل به غیر و قدرت تصرف وکیل دوم، به اذن موکل و برای موکل است و آن چه که به ذهن متبادر می‌شود این است که حق و حقوق اصالتاً برای موکل است، پس نیابت برای اوست. این وجه در قواعد الاحکام علامه حلی و تحریر الاحکام ایشان به صورت قطع بیان گردیده است (حلی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۳۵۱؛ حلی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۳۱). اما علامه در تذکره الفقهاء نسبت به این وجه اظهار توقف نموده؛ چون دو گونه نقل از شافعیه در این آمده که هیچ کدام بر دیگری مرجح نمی‌باشد (حلی، بی تا: ۲۴-۲۶).

وجه سوم این که وکیل معخیر است که وکیل دوم را برای خود قرار دهد یا از سوی موکلش وکیل نماید. این ظاهر عبارت قرآن است و وجه تخییر همانا صلاحیت اطلاق برای هر دو یعنی وکیل اول و موکل می‌باشد؛ وکیل مأذون در آن به هر دو صورت می‌تواند اقدام نماید (شهادتانی، پیشین: ۲۸۸ و ۲۸۹). برخی دیگر با نظر داشت نظریات و آرای فقیهان و با توجه

به روایات و مستندات، چنین اظهار نظر کرده است که در هر حال در این که هر دو وکیل، وکیل موکل باشد، هیچ اشکال و اختلافی وجود ندارد، بدین ترتیب، وکالت با فوت و جنون موکل باطل می‌شود ولی با فوت و عزل یکی از آن دو باطل نمی‌شود. برای اینکه وکالت هیچ کدام از این دو وکیل با دیگری ارتباط ندارد وکیل اول صرفاً واسطه از جانب موکل است در وکالت وکیل دوم (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۷: ۳۸۸ و ۴۲۱). بنابر این، به نظر می‌رسد در هر مورد بایستی اراده موکل را با توجه به قرائن و اوضاع و احوال خاص آن مورد تعیین کرد.

- در حای که وسعت کارهای مورد وکالت و ناتوانی وکیل و موقعیت اجتماعی او قریب‌های بر اذن در توکیل باشد، بدون شک باید آن را به حق تعیین وکیل برای خود وکیل تعبیر کرد.

- در جای که از وکیل تقاضا شود تا یکی از وکلای دیگر را برای دفاع از او در دادگاه معین نماید، وکالت وکیل اول با تعیین وکیل دوم، منقضی می‌گردد. و وکیل دادگستری به طور مستقیم با موکل ارتباط حقوقی پیدا می‌نماید. در جای که از اوضاع و احوال و قرائن نتوان اذن موکل را تشخیص داد، نمی‌توان شخصیت وکیل نخست را در این واسطه نادیده گرفت و ظاهر این است که وکیل دوم باید زیر نظارت او باشد یعنی وکیل نیز شمرد. برای این که جای هم که موکل اذن در توکیل برای خود وکیل می‌دهد، وکیل او حق مستقلی نمی‌یابد تا برای اجرای آن بتواند برای خود وکیل بگیرد. اختیار او در این حالت نیز به نیابت از طرف موکل است و وابسته به اذن اوست. معنی اذن و موکل این است که اعمال وکیل ثانی را که به واسطه برای او انجام می‌شود در باره خود می‌پذیرد.

اما در فقه عامه - بر خلاف فقه امامیه که اصل را بر منع توکیل به غیر قراردادده اند، مگر این که موکل صریحاً اذن داده باشد و یا هم از قرائن و اوضاع و احوال فهم و استنباط گردد- اصل بر جواز توکیل قراردادده است و گفته شده است در وکالت مطلق و یا عام که نسبت به این موضوع سکوت اختیار می‌گردد، وکیل می‌تواند جهت اجرای وکالت به شخص دیگری توکیل نماید. اما فقیهان شافعی، مالکی و حنبلی در این خصوص همانند فقیهان امامیه می‌باشد، یعنی اصل بر عدم جواز توکیل، مگر به اذن صریح موکل و یا فهمیدن از قرائن و اوضاع و احوال (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۱۶۰). در فقه شافعی راجع به این موضوع آمده است: در انتخاب وکیل دوم برای وکیل یا از سوی موکل اجازه این عمل وجود دارد که در این صورت می‌تواند وکیل دیگری را برای انجام مورد وکالت بگمارد و یا این که در خصوص مطلبی بیان نشده است، که در این حالت بسته به موضوع و نوع وکالت لحاظ می‌شود؛ هرگاه موضوع وکالت از اموری باشد که خود وکیل توانایی انجام آن را دارد، دیگر نمی‌تواند وکیل دوم را برگزیند؛ زیرا، موکل به تصرف غیر او در امر وکالت نیست. ولی اگر از مواردی باشد که وکیل قادر به انجام آن نیست یا این عمل در شأن و جایگاه وی نمی‌باشد، می‌تواند وکیل بگیرد (رافعی، بی‌تا، ج ۱: ۴۳). طبق این نظریه، متعلق امر وکالت در اجازه و عدم اجازه در انتخاب توکیل نقش تعیین کننده دارد به نحوی که بر مبنای آن می‌توان اقدام به گرفتن وکیل و عدم آن نمود. این امر بدیهی است در جای که موضوع وکالت گسترده و وسیع است و وکیل به تنهایی قادر به انجام آن نمی‌باشد. روش مطلوب آن است که به مقداری که خارج از توانایی وی هستند، می‌تواند وکیل بگیرد.

یکی از فقیهان حنبلی ضمن بیان موارد توکیل دو مورد را بدون اختلاف در مذاهب دانسته است و آن عبارتند از عدم جواز توکیل در فرض نهی موکل از توکیل و دیگری جواز توکیل در صورت اذن موکل در توکیل به غیر. ولی هرگاه مواردی

که وکالت اطلاق دارد، سه صورت ممکن است رخ دهد: ی مورد وکالت در شأن وکیل نیست یا به علت فراوانی و پراکندگی مورد وکالت انجام آن در توان وکیل نمی‌باشد و یا غیر از این دو صورت است که موضوع و شأنت و شخصیت وکیل و یا پراکندگی و فراوانی مورد وکالت مطرح نیست. بنا به نظر فقیهان حنبلی در هر سه صورت توکیل به غیر جایز است (ابن قدامه، ۱۳۴۳، ج ۵: ۲۱۵ و ۲۱۶).

در فقه حنفی با وجود شناسایی توکیل، گفته است که وکیل دوم در طول وکیل اول بوده و باید با نظر و اجازه وکیل اول، امور مربوط به وکالت را انجام دهد (کاسانی، ۱۴۰۴، ج ۳: ۲۸).

شرایط وکیل دعاوی مدنی در حقوق افغانستان

با انعقاد قرارداد وکالت میان وکیل و موکل رابطه حقوقی پدید می‌آید و در نتیجه در مقابل حقوق و تکالیف و مسئولیت‌های پیدا می‌نماید. در حقوق افغانستان برای وکیل دعاوی و وظایف و اختیارات را بیان نموده است در ذیل طبق قوانین آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱-۳. رعایت مصلحت موکل

در قوانین افغانستان نص صریحی که دلالت بر این امر نماید وجود ندارد و صرفاً قانون گذار در ماده ۱۵۶۳ مقرر نموده است که: «وکیل نمی‌تواند از حدود تعیین شده وکالت تجاوز نماید». به نظر می‌رسد با تفسیر موسع از این ماده، می‌توان به این مورد هم سرایت داد. بدین معنا که رعایت نکردن مصلحت موکل نوعی تجاوز از مصالح و منافع موکل است و تصرف و اقدامات وی منوط به مواردی است که موکل اذن داده است.

۲-۳. عد جواز توکیل وکیل

در قانون مدنی افغانستان اصل بر عدم جواز توکیل نهاده شده است. قانون گذار در فقره یک ماده ۱۵۶۹ قانون مدنی چنین مقرر می‌دارد: «وکیل نمی‌تواند بدون اذن موکل شخصی دیگری را به حیث وکیل انتخاب نماید». در فقره دوم همین ماده بیان داشته هرگاه اجرای عملی از سوی موکل به وکیل تفویض گردد، در چنین حالتی وکیل با اذن موکل می‌تواند شخص دیگری را به حیث وکیل تعیین نماید. در این صورت وکیل دوم وکیل موکل شناخته می‌شود نه وکیل وکیل اول، در نتیجه با فوت و یا عزل وکیل اول، وکیل دوم عزل نمی‌شود: «(۲) هرگاه اجرای عمل برای وکیل مفوض گردد، می‌تواند شخص دیگری را به اجازه موکل به حیث وکیل تعیین نماید. در این صورت وکیل دوم وکیل موکل شناخته شده به عزل وکیل اول یا وفات او عزل نمی‌گردد. در ماده ۱۵۷۱ همان قانون بیان می‌نماید که هرگاه وکیل بدون اذن موکل شخصی را به عنوان وکیل انتخاب نماید مسئول عمل وی است و درست مانند این که خود او این عمل را انجام داده باشد و وکیل و جانشین وی در این چنین حالتی مسئولیتی تضامنی دارد. اما هرگاه به موکل اجازه وکیل گرفتن داده باشد اما بدون تعیین شخص معین، در این حالت وکیل مسئول نمی‌باشد، مگر در خطای خود در انتخاب و یا خطا در راهنمایی او: «(۱) هرگاه وکیل بدون آن که اجازه داده شده باشد شخص دیگری را در تنفیذ وکالت به نیابت از خود مؤظف نماید از عمل نایب مسئول بوده چنان تلقی می‌شود که شخصاً آن را انجام داده وکیل و نایب مسئولیت تضامنی دارند. (۲) اگر به وکیل اجازه

گرفتن نایب بدون تعیین شخص داده شده باشد وکیل تنها در مورد خطاب در انتخاب نایب یا خطا در راهنمایی مسئول شناخته می‌شود».

۳-۳. اختیارات وکیل در وکالت مطلق

وکالت مطلق همان طوری که از نامش پیداست، وکالتی است که در آن موکل شخص دیگر را به طور مطلق وکیل بگیرد و هیچ گونه قیدی در نوع عمل نیاورند. در این صورت حکم چیست؟ مثلاً موکل شخصی را وکیل بگیرد و بگوید: «شما وکیل من هستی به طور مطلق از آغاز تا پایان این دعوا» پرسش این است هرگاه دعوا در دادگاه بدوی ختم نگردد و به دادگاه‌های بالاتر ارجاع داده شود؛ در این حالت باید چه کار نمود؟ آیا وکیل انتخاب شده منحصراً به همین مرحله است یا مراحل بالاتر را هم شامل می‌شود. به نظر می‌رسد با توجه به فقره ۱ ماده ۱۵۶۰ قانون مدنی، می‌توان گفت کسی که وکیل گرفته شده در تمام مراحل به عنوان وکیل موکل در پیشبرد دعوا شناخته می‌شود؛ برای اینکه در این نوع وکالت محدوده تصرف را بیان نمی‌نماید و بلکه با اطلاق شخصی را وکیل می‌گیرند و می‌گویند شما در این دعوا وکیل من هستی. اما قانون‌گذار در این راستا استثنائات قائل شده است و مقرر نموده است که در این موارد هر چند وکالت اطلاق داشته باشد، اما وکیل نمی‌تواند این موارد را انجام دهد، مگر این موکل صریحاً در وکالت نامه قید کرده باشد.

یکی از آن موارد استثنایی، قبض می‌باشد؛ بدین معنا که هرگاه شخصی شخصی دیگر را وکیل بگیرد. به طور مثال موضوع دعوا در دادگاه اثبات اجاره بها است. در صورت اثبات اجاره بها، وکیل نمی‌تواند اجاره بها را مدعی علیه و یا وکیل وی قبض نماید، مگر این که موکل صریحاً در قرارداد وکالت درج کرده باشد. از سوی دیگر اگر کسی شخص دیگر را وکیل در قبض بگیرد، از لازمه اش وکیل در دعوا نمی‌باشد. مواد ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ ناظر به این موضوع می‌باشد:

ماده ۱۶۰۳ قانون مدنی: «وکیل به اجاره حق مخاصمات در اثبات اجاره و قبض اجرت را به اجاره موکل خود داشته و مکلف است عین چیزی را به اجاره داده می‌شود، به اجاره گیرنده تسلیم نماید».

ماده ۱۶۰۴ قانون مدنی: «وکالت به دعوی مستلزم وکالت به قبض نمی‌باشد، مگر آن که دعوای وکالت تصریح شده باشد وکالت به قبض مستلزم وکالت به دعوی نمی‌باشد».

۳-۴. اختیارات وکیل در وکالت مقید

هرگاه شخص کسی را در امر معین وکیل بگیرد، در این حالت وکیل نمی‌تواند از محدوده وکالت خود تعدی نماید. مثلاً شخص شخصی دیگر را صرفاً در مرحله دادگاه بدوی وکیل گرفته است و قید نموده این مرحله. بنابر این، وظیفه وکیل تا پایان جریان دعوا در دادگاه بدوی است اما اگر این دعوا تجدید نظر گردد، در این صورت موکل باید شخص دیگر را وکیل بگیرد. ماده ۱۵۶۱ قانون مدنی ناظر به این امر می‌باشد: «در وکالت مقیده وکیل به اجرای امور معین در وکالت و توابع ضروری که طبیعت امر و عرف جاری اقتضا نماید، مقید می‌باشد».

۳-۵. حفظ اسرار موکل

یکی از صفات ارزنده و نیکو برای تمامی افراد جامعه، رازداری می‌باشد. اهمیت این صفت تا جایی است که در دین مقدس اسلام و اخلاق اسلامی بر رعایت آن تأکید شده است. مثلاً یکی از صفات رسول مکرم اسلام، محمد امین می‌باشد. برخی مشاغل همانند وکالت ارتباط نزدیک با مشکلات و اسرار مردم داشته و بدین جهت وکیل را مکلف به پابندی و تعهد به پاسداری و حفظ اسرار موکل نموده است. به همین جهت قانون‌گذار در فقره یک ماده سیزدهم قانون وکلای مدافع اولین وظیفه وکیل حفظ اسرار موکل شمرده شده است. زیرا، وکیل اسرار و اطلاعاتی که از سوی موکل مربوط به حیثیات و شرافت و اعتبارات وی پیدا کرده مکلف به حفظ آن باشد. مکلفیت نه تنظر از منظر اخلاق بلکه از نظر قانون نیز ملزم به حفظ اسرار موکل خود می‌باشد. بدین ترتیب هرگاه اطلاعات موکل از سوی وکیل افشا نماید، قابل تعقیب و مجازات خواهد بود.

۳-۶. مفاد اجرای وکالت نامه

یکی از مکلفیت‌های وکیل متعهد به مفاد اجرای وکالت نامه می‌باشد. بدین معنا که وکیل آن چه در وکالت نامه آمده ملزم به اجراء است، بی آن که از حدود آن تجاوز نماید. همان طور که قانون‌گذار در ماده ۱۵۹۹ تأکید مقرر نموده است که: «وکالت به دعوی در وثیقه رسمی درج می‌گردد». طبق این ماده قرارداد میان موکل و وکیل بایستی در وثیقه یا سند رسمی درج گردد؛ در غیر این صورت فاقد اعتبار خواهد بود. بدیهی است که موکل و وکیل مواردی را در وثیقه درج می‌نمایند و وکیل بر مبنای قاعده التزام متعهد به موارد مندرج در وثیقه می‌باشد. مثلاً اگر کسی را وکیل گرفته صرفاً در پیش برد دعوا در دادگاه و دفاع از وی، ولی صلاحیت قبض مدعی به را به وکیل نداده باشد، وکیل حق ندارد مدعی به قبض نماید. یا با جانب مقابل مصالحه یا ابراء نماید. اما گاهی شرایطی پیش می‌آید رجوع به موکل ناممکن است، در این صورت حکم چیست؟ قانون‌گذار به این سؤال پاسخ داده است که هرگاه مواردی پدید آید که در صلاحیت وکیل نباشد ولی تصرف وکیل در آن مورد ضروری باشد و موکل در دسترس نباشد، در این صورت وکیل مکلف است بدون آن مفاد وکالت نامه تعدی نماید، اما بدون تأخیر باید به موکل ابلاغ نماید. ماده ۱۵۶۳ قانون مدنی ناظر به این امر می‌باشد: «وکیل نمی‌تواند از حدود تعیین شده وکالت تجاوز نماید، مگر این که رجوع به موکل ناممکن بوده و احوال و ظروف طوری باشد که به گمان اغلب موافقه موکل را در صورت ابلاغ وانمود بسازد؛ در این صورت وکیل مکلف است تجاوز خود را از حدود وکالت بدون تأخیر به موکل ابلاغ نماید».

اما قانون‌گذار در فقره دو ماده ۱۳ قانون وکلای مدافع علاوه بر موارد که در ماده ۱۵۶۳ قانون مدنی گفته شد، قیود «صداقت، ایمان داری و احترام به شخصت اشخاص» را نیز اضافه نموده است. بدین معنا که وکیل مفاد وکالت نامه را بایستی از روی صداقت، ایما داری و نیز احترام به حیثیت اشخاص انجام دهد.

۳-۷. اشتراک در جلسات قضایی

از آن جای وکالت امری تخصصی است، اشخاص عادی نمی‌توانند در مورد نحوه ادعا، دفاع و ماهیت آن و ارائه ادله برای اثبات مدعی خود ارائه نمایند، در نتیجه برای این عمل از وکلای متخصص در این حوزه استفاده می‌نمایند. این موضوع هر چند در قانون مدنی اشاره نشده ولی در ماده ۲۰۴ قانون اصول محاکمات مدنی و فقره ۴ ماده ۱۳ قانون وکلای مدافع

به این موضوع اشاره شده است. در ماده ۲۰۴ قانون اصول محاکمات مدنی مقرر شده است: «مدعی و مدعی علیه مکلف اند که خود یا وکیل، ولی، وصی یا قیم آن‌ها با اسناد مربوط به محکمه حاضر شوند». هم چنین در فقره ۴ ماده ۱۳ قانون وکلای مدفع آمده است: «اشتراک در جلسات قضایی».

۸-۳. خودداری از همکاری به جانب مقابل

خودداری از مساعدت به جانب مقابل یکی دیگر از وظایف وکیل در فقره ۳ ماده ۱۳ قانون وکلای مدافع شمرده شده است: «خودداری از هر نوع مساعدت حقوقی به جانب مقابل».

۹-۳. حفظ اسناد و مدارک موکل

برای اثبات مدعی در دادگاه نیاز به اسناد و مدارک می‌باشد. بدیهی است که موکل اسناد و مدارک لازم را در اختیار وکیل قرار می‌دهد. طبق قانون وکیل مکلف است بعد از اتمام ختم دعوا تمامی مدارک مربوطه را به موکل بر گرداند. قانون‌گذار صرفاً به این مقدار کفایت ننموده بلکه بیان کرده وکیل مکلف است در مقابل اخذ اسناد و مدارک، بایستی سند کتبی به موکل خود بدهد. این عمل موجب می‌شود که وکیل هم در حفظ اسناد و اوراق و هم در تحویل دادن آن به موکل احساس مسئولیت نماید.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به بررسی وظایف و اختیارات وکیل دعاوی در فقه اسلامی و حقوق افغانستان پرداخته است، به نتایج ذیل دست یافته است:

وکالت در فقه اسلامی دارای قلمرو وسیعی است هر آن چه که نابت بردار باشد- از جمله وکالت در دعاوی- وکالت در آن صحیح است. منتهی در خصوص لعان، نذر و ایلا و لعان و قسامه و اقرار فقهای اسلامی اختلاف نظر دارد. فقهای امامیه، شافعی و حنبلی وکالت در شهادت، نذر و اقرار را جایز نمی‌دانند زیرا، موارد مذکور متعلق به خود شخص است و از زمره ایمان است و لذا نابت بردار نیست ولی فقهای حنفی وکالت در اقرار در غیر قصاص و حدود را پذیرفته دلیلش این است که آن چه در وکالت مهم است بیان حق و اثبات آن می‌باشد و منازعه صرف نیست. فقهای مالکی نیز وکالت در اقرار و انکار را به طور مطلق پذیرفته است ولی در شهادت پذیرفته است. در حقوق افغانستان نیز وکالت داری مصادیق و قلمرو وسیع می‌باشد که بیان باشد از: وکالت به دعاوی اثبات دین و عین و ثبته رسمی، دعاوی عقار، قرارداد، فسخ عقد و میراث و نگاه و.... و سایر حقوق که وکالت در آن صحیح است. منتهی وکالت صرفاً شامل عمل حقوقی می‌شد نه عمل مادی. بنابراین، با وجود شناسایی وکالت در دعاوی در کتب فقهی مذاهب اسلامی صرفاً به کلیت و اصل جواز وکیل در خصومت و دعاوی اشاره شده است و گفته اشخاص می‌تواند در تمام حقوق (مالی) وکیل بگیرد است؛ اما در خصوص اختیارات و وظایف وکیل دعاوی اشاره خاص نداشته است و در چنین مواردی جز استناد به قاعده تعدی و تفریط نمی‌ماند. هم چنین در خصوص جواز وکالت در خصومت ابوحنیفه به صورت مشروط قائل شده است و آن رضایت خصم (مدعی علیه) می‌باشد. مگر این که موکل مریض، یا غائب ناشی از سفر باشد و یا این که اراده کرده سفر برود ولی سایر فقیهان مذاهب اسلامی (شافعی، مالکی و حنبلی) در جواز وکالت، رضایت خصم را شرط نمی‌دانند. اما در حقوق افغانستان وظایف و

اختیارات و کیل به صورت مبسوط در قانون مدنی و قانون انجمن و کلاهی مدافع بحث شده است که در متن پژوهش به آن اشاره شد.

منابع

- ابن قدامه، عبدالله، المغنی، ج ۵، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۴۳ ه.ق.
- اصفهانى، سید ابوالحسن، وسیله النجاه، ج ۲، چاپ اول، قم، مهر استوار، ۱۳۹۳ ه.ق.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۵، چاپ دوم، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۱.
- حطاب، محمد بن محمد، مواهب الجلیل فی شرح مختصر الشیخ خلیل، ج ۵، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۲۸ ه.ق.
- حلی، حسن ابن یوسف، قواعد الاحکام، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۸ ه.ق.
- حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، ج ۳، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ ه.ق.
- حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، تهران، موسسه رضوی برای احیاء آثار جعفری، بی تا.
- رافعی، عبدالکریم محمد، فتح العزیز فی شرح الوجیز، ج ۱۱، بیروت دارالفکر، بی تا.
- رستم باز لبنانی، سلیم، شرح المجله، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقیه، ۱۳۰۵ ه.ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی وادلته، ج ۴، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۹ ه.ق.
- زعتری، علاء الدین، فقه المعاملات المالیه المقارن صیاغه جدیده و امثله معاصره، سوريا دمشق - برامکه، ۲۰۰۵ م.
- السخن، مصطفی، فقه المعاملات، سوریه، جامعه دمشق، ۱۹۹۰-۱۹۹۱ م.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی العاملی، مسالك الافهام الی نقیح شرائع الاسلام، ج ۵، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ه.ق.
- صالحی حیدر آباد، توحید حیدر آباد، محمدیان، مسعود، بررسی و کالت و آثار آن در فقه و حقوق موضوعه، ارائه در کنفرانس بین المللی دانشگاه شیراز، بی تا.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، تکمله العروه الوثقی ج ۳ قم، مکتبه الداوری، ۱۴۱۴ ه.ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعہ فی الاحکام الشرعیه، قم، انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین)، ۱۴۱۵ ه.ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدایع الصنایع، ج ۳، پاکستان، کویت، نشر مکتبه حبیبه، ۱۴۰۴ ه.ق.
- کاشانی، سید محمود، حقوق مدنی (قراردادهای ویژه) تهران، بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۸.

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۷، محقق: عباس قوچانی، علی آخوندی، بیروت احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق.

نقیبی، ابوالقاسم و دیگران، جایگاه حسن نیت در عقد وکالت، دو فصلنامه علمی- پژوهشی دانش حقوق مدنی، سال دوم، ش ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۲.

قوانین

قانون مدنی افغانستان مصوب ۱۳۵۵.

قانون آیین دادرسی مدنی ایران مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱

قانون انجمن وکلای مدافع ۱۳۸۶/۹/۴.